



واکاوی گروه‌های اجتماعی و شغلی و مؤلفه‌های اثرگذار بر شکل‌گیری آن‌ها در طبرستان و گیلان (مطالعه موردی: تاریخ نگاری اولیاءالله آملی و سیدظہیرالدین مرعشی)^۱

سید ضیاءالدین عمادی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۷

چکیده

تاریخ‌نگاری محلی با توجه به عنوانش دارای جنبه‌های محلی بوده و با نگاه جزئی و دقیق‌تری به بررسی گذشته دور و نزدیک منطقه جغرافیائی مورد نظر می‌پردازد. گروه‌های اجتماعی و شغلی در هر جامعه‌ای بازتاب‌دهنده مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر زمانه خود هستند. از طرفی خاستگاه اجتماعی و جایگاه شغلی هر مورخی در نوع نگاه او به مسائل اجتماعی تأثیرگذار است. به همین منظور ضرورت یافت تا گروه‌های اجتماعی و شغلی در آثار آملی و مرعشی، همراه با نقش و کارکردهای آن‌ها، مورد واکاوی قرار گیرد. مسأله پژوهش حاضر آن است که مؤلفه‌های آملی و مرعشی در دسته‌بندی گروه‌های شغلی و طبقه‌بندی‌های اجتماعی چه بوده است؟ روش تحقیق در این مقاله، روش تاریخی و شیوه نگارش آن به صورت توصیفی-تحلیلی می‌باشد. استخراج اطلاعات نیز به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته است. نتیجه پژوهش آنگونه که در این مقاله بازتاب پیدا کرده، این است که طبقات اجتماعی بر اساس مؤلفه‌هایی چون خون و نژاد، مال و ثروت، وراثت و هنر یا فضیلت و دانایی شکل می‌گرفته است و مؤلفه‌هایی چون سیاست و نظامی‌گری، عدالت‌طلبی (قضاوت)، دیوان‌سالاری و اداره امور ملک، شرایط آب و هوایی یا اقلیمی و عوامل اقتصادی حاکم بر یک منطقه یا نوع محصولات کشاورزی و گونه‌های جانوری موجود، گروه‌های شغلی را در طبرستان و گیلان شکل می‌داده است.

واژه‌های کلیدی: اولیاءالله آملی، سید ظہیرالدین مرعشی، طبرستان، گیلان، گروه‌های اجتماعی.

^۱ - عمادی، سیدضیاءالدین (۱۴۰۳). واکاوی گروه‌های اجتماعی و شغلی و مؤلفه‌های اثرگذار بر شکل‌گیری آن‌ها در طبرستان و گیلان (مطالعه موردی: تاریخ نگاری اولیاءالله آملی و سیدظہیرالدین مرعشی)، فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، سال اول، شماره دوم، تهران: ص ۸۵-۱۱۲.

^۲ - دکتری تاریخ اسلام، دبیر آموزش و پرورش مازندران - ساری. پست الکترونیک: zia.emadi@gmail.com

مقدمه

نگاشته‌های تاریخی مخلوق ذهن مورخ است و مورخ جدای از اندیشه‌اش نمی‌نگارد. شرایط حاکم بر مورخ می‌تواند در چگونگی گزینش اخبار و روایت‌ها و انتقال آن موثر واقع شود؛ حتی در آن دسته از متون تاریخی که صرفاً واقع‌نگاری‌اند، مورخان در گزینش اخبار و رویدادها اعمال نظر می‌کنند و با توجه به شرایط حاکم، مانند اهمیت و تأثیر رویدادها در جامعه و اهمیت رویدادها از نظر فکری و احساسات مذهبی، دیدگاه خود را ابراز می‌کنند (حسن‌زاده، ۱۳۸۴: ۳).

تاریخ اجتماعی غالباً موضوعش مردم است که بیش از هر گروه دیگری در شکل دادن تاریخ نقش دارند. این در حالی است که مورخان معمولاً به مباحثی همچون طبقات یا گروه‌های اجتماعی و شغلی و جایگاهشان در جامعه توجهی نداشته و یا کمتر به آن پرداخته‌اند. تاریخ‌نگاری‌های سنتی که به طور معمول با رویکرد توصیفی به تاریخ پرداخته‌اند، تاریخ را سرگذشت برگزیدگان جامعه تلقی نموده و شرح رفتار بزرگان دینی و حکومتی را مد نظر داشته‌اند. از این روی، دربارهٔ عموم رعایا و جایگاه هر صنف از ایشان در جامعه مطالب چندان درخور توجهی در منابع تاریخ‌نگاری مشاهده نمی‌شود (آرام، ۱۳۸۶: ۱۹۲). گروه‌های اجتماعی در ایران عصر ایلخانی و تیموری برپایهٔ شهری، روستایی و عشیره‌ای و مبتنی بر شیوه معیشت استوار بود و جامعه به دو دسته کلی فرادست و فرودست تقسیم‌بندی شده است.

«تاریخ رویان»^۱ اولیاءالله آملی، «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» و «تاریخ گیلان و دیلمستان» سید ظهیرالدین مرعشی، پس از «تاریخ طبرستان» ابن اسفندیار، مهم‌ترین اثر به جا مانده از محدوده شمال ایران است. لازم به ذکر است که آملی و مرعشی، به صورت منظم و منسجم به گروه‌های اجتماعی و شغلی نپرداخته‌اند بلکه به برخی از آن گروه‌ها و مشاغل به شکل پراکنده اشاره کرده‌اند. ضمن آنکه بخشی از مطالب کتاب مرعشی بازنویسی از کتاب آملی است؛ بنابراین بسیاری از مفاهیم و اصطلاحات موجود در آن کتاب به نوشته‌های مرعشی وارد شده است. هم چنین برخی از گروه‌های اجتماعی و شغلی فقط در یکی از این سه کتاب آمده است.

با توجه به اینکه برای شناخت گروه‌های اجتماعی و شغلی در این دوران، هیچ منبع مستند تاریخی و دست‌اولی وجود نداشته، بیشترین استناد به همین سه منبع تاریخی است. ضمن اینکه محور اصلی بررسی‌های تاریخی در این آثار بر تحولات سیاسی متمرکز شده است، لذا از گروه‌های اجتماعی و شغلی مشخص و یا گروه‌های اجتماعی جامعه کمتر سخن گفته شده و یا هیچ اشاره‌ای نشده است.

^۱ - رویان یا رستمدر از چالوس به سمت شرق (مازندران) یعنی ناتل، چالوس، کلار، سعیدآباد، کجور، نور و... منطقه رویان است. فرمانروایان این منطقه را با لقب اسپهبد و بعد استاندار و رستمدر نوشته‌اند؛ وی در ادامه می‌نویسد: «اگر طبرستان قدیم را با کشیدن خطی از لب دریا تا حدود ری در حوالی رود هراز به دو بخش قسمت کنیم، بخش قسمت غربی، خاک رویان است.» منوچهر ستوده، مقدمه تاریخ رویان، ص ۷.

درباره پیشینه تحقیق، لازم به ذکر است که تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است و کمبودی که در این زمینه در میان پژوهش‌های تاریخی احساس می‌شد، ضرورت انجام تحقیق را سبب گردیده است. اما پژوهشی نزدیک به موضوع مورد بحث این مقاله با عنوان «گروه‌های اجتماعی و شغلی گیلان در قرون وسطا» از محقق ارجمند آقای ناصر عظیمی صورت گرفته است که گروه‌های اجتماعی و شغلی گیلان را در سه کتاب، تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی، تاریخ‌خانی، علی بن حسین لاهیجی و تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی، معرفی و مورد واکاوی قرار داده است و اشاره‌ای به گروه‌های اجتماعی و شغلی در کتاب آملی و اثر دیگر مرعشی (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران) نشده است.

روش انجام تحقیق، تاریخی و به لحاظ شیوه نگارش در زمره تحقیقات توصیفی-تحلیلی قرار دارد. اطلاعات این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتب، مقالات و سایر متون چاپی گردآوری شده است. تجزیه و تحلیل اطلاعات هم با رویکرد کیفی و مبتنی بر عقل و منطق و استدلال با رویکرد تحلیل محتوا صورت گرفته است.

زندگی و تاریخ‌نگاری محمد بن حسن آملی معروف به مولانا اولیاء الله آملی

در سال ۷۵۰ هـ.ق افراسیاب چلابی به دربار باوند دست یافت و فخرالدوله حسن- آخرین فرمانروای باوندی کینخواریه- در آمل را کشت و بر تخت ریاست نشست. اولیاءالله در همین سال از زادگاه خود آمل به شهر رویان در ناحیه غربی مازندران مهاجرت کرد (آملی، ۱۳۴۸: ۵).

بنابر نوشته آملی پس از قتل ملک حسن فخرالدوله، اوضاع مازندران نابسامان شد: «مدت سیزده سال شده است که مازندران یک ساعت و یک زمان از قتل و نهب و غارت و تاخت و تاراج خالی نیست و هزار خون به‌ناحق ریخته شد و احوال چندین هزار خلق در معرض تلف افتاد و یک روز آسایش ندیده‌اند و بیش‌تر مردم در اطراف بلاد متفرق گشته و هنوز در آن فتنه گشوده است.» (همان: ۲۰۲). مؤلف از مجاورت و مجالست با حاکم رویان می‌گوید: «و از اتفاقات حسنه و فوایدی که محصول غربت و به نسبت با این ضعیف مزیل احزان و کربت بود، آن‌که احياناً به شرف محاورت و رتبه مجاورت درگاه دولت پناه، والی آن حوالی و پادشاه آن نواحی... شاه و شهریار ایران، خسرو رویان... ابوالمعالی فخرالدوله شاه‌غازی بن زیار بن کی‌خسرو استندار، مشرف می‌گشت.» (همان: ۶). در اثر همین هم‌نشینی‌ها و آمدوشدها به دربار حاکم رویان بود که بنا به خواست استندار، آملی مأمور نوشتن کتاب تاریخ رویان شد: «غرض آن که بارها به لفظ شریف با این ضعیف می‌فرمود که مجموعه‌ای ترتیب می‌باید کردن که شرح مبادی احوال رویان و سبب عمارت آن و مبدأ حال ملوک و تصحیح نسبت ایشان و مدت ایالت در آن‌جا بر وجه اجمال از آن مجموعه معلوم گردد.» (همان: ۷).

از گفته اولیاءالله پیداست که درباره تاریخ طبرستان کتاب‌های چندی موجود بود، از جمله کتاب تاریخ طبرستان نوشته ابن‌اسفندیار که مؤلف تاریخ رویان از آن بهره‌های بسیاری برد و نامش را در کتاب خود آورده است. اما درباره رویان کتابی به رشته تحریر درنیامده بود. گویا این امر برای مؤلف اهمیت داشت و او را برای نوشتن ترغیب

ساخت و «با قلت بضاعت و عدم فراغت و وجود عوایق (كثرت علایق) این خدمت را اختیار كرد.» (همان: ۷) و كتاب تاریخ رویان را به دستور شاه غازي، به مدت دو سال (۷۶۲-۷۶۴هـ.ق) به نگارش درآورده است (آملی، ۱۳۹۳: ۲۶).

اولیاءالله، اثر خود را با قلمی توانا و نثری محكم و فصیح و عباراتی شیرین و دلچسب نگاشته است. وی توانست تعدادی از واژگان قدیمی و فارسی را كه وضع و تركيب قدیمی دارند و یادآور آداب و سنن گذشته هستند را زنده نگاه دارد. از جمله ویژگی‌های بارز اثر اولیاءالله، استفاده از آیات قرآن، احادیث، اشعار و گاه اشعار طبری، اصطلاحات محلی، گیلکی و حکایات است كه برای ادله سخنان خود به كار گرفته است (همان: ۲۰). اولیاءالله در كتاب خود علاوه بر استفاده از كتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، از آثار دیگری همچون شاهنامه فردوسی، شاهنامه مؤیدی، تاریخ طبری، سیرالملوك خواجه نظام‌الملك، الفتوح ابن اعثم كوفی، رساله ابوبكر خوارزمی، مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، دیوان انوری و دیوان چند تن از شعرای عرب، نظیر ابوالعتاهیه، ابوفراس، ابوالمقاتل ضریر و اخلط بهره برده است (همان: ۶۲، ۷۲، ۱۲۸، ۱۵۴).

كتاب تاریخ رویان از یک مقدمه و هشت باب تشکیل شده است. شیوه تدوین اثر، موضوعی و به صورت فصل‌بندی است؛ با توجه به محوری بودن عملکرد ملوك استندار رویان، اثر فوق صورت تاریخ محلی دودمانی به خود گرفته است. یگانه نسخه كتاب تاریخ رویان، به عنوان كتب خطی، در كتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود (همان: ۲۱-۲۵).

زندگی و تاریخ نگاری سیدظہیرالدین مرعشی

پدر سیدظہیرالدین، سیدنصیرالدین نام داشت. سیدنصیرالدین فرزند سیدکمال‌الدین و سیدکمال‌الدین فرزند سیدقوام‌الدین مرعشی، معروف به «میربزرگ»، مؤسس سلسله مرعشیان مازندران بوده است. نسبت وی به کیاجلالیان نیز می‌رسید كه همزمان با روی كار آمدن مرعشیان در ساری حكومت داشتند. سیدظہیرالدین در این مورد و پس از فتح ساری توسط سیدکمال‌الدین می‌گوید: «اما دختر کیا وشتاسف را سیدکمال‌الدین به عقد و نکاح خود در آورد و والده پدر مرحوم این حقیر همان عورت است.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵).

مرعشی، دوران کودکی خود را در مازندران سپری كرد، اما بعد از مدتی سر از گیلان درآورد. توضیح آنكه در آن زمان پدر سیدظہیرالدین با سیدمرتضی از حاکمان مرعشی مازندران اختلاف پیدا کرده بود و بعد از چند ناکامی در برابر وی به حكومت کیایان گیلان پناهنده شد. این امر منجر به ورود سیدظہیرالدین به گیلان و همکاری‌های بعدی او با حکمرانان این سلسله كوچك محلی شد. وی در دربار گیلان مردی سرشناس و مورد احترام بود و چندین بار از سوی حكومت وقت، به مأموریت‌های لشکری و كشوری فرستاده شد و در بسیاری از جنگ‌ها خود شخصاً شركت داشته است. مدتی از سوی كارکیا، سلطان‌محمد از سلسله آل‌کیای گیلان به حكومت ناحیه سیاکله رود منسوب شد (همان: ۷۹). وی در فتح قزوین به سال ۸۷۲هـ.ق و سرکوبی عشایر حوالی اردبیل مأموریت یافت.

در ۸۷۷هـ.ق به فرمان کارکیامیرزاعلی، سپهسالار ولایت گرجیان شد و سپس وارد مشاغل دولتی و امور دیوانی گردید (همانجا).

از تواریخ محلی شمال ایران دوره تیموری (قرن ۹هـ.ق)، می‌توان به «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» نوشته سیدظهیرالدین مرعشی اشاره کرد؛ این کتاب شامل جغرافیای تاریخی رویان، آمل، رستمدر (رویان)، ساری، گرگان و... است؛ و مهم‌ترین بخش آن که براساس مشاهدات مرعشی نگاشته شده است، حکمرانی کیومرث رستمدری و فرزندانش و خروج و استیلای سیدقوام‌الدین مرعشی در آن دیار است. مؤلف در دربار سلطان‌کیای-دوم، پادشاه گیلان، حضور داشته و با فخرالدوله حسن باوندی، آخرین اسپهبد باوندی، نسبت خویشاوندی داشته است. ظاهراً مرعشی این کتاب را پس از «تاریخ گیلان و دیلمستان» در ۸۸۱هـ.ق و به نام کارکیامیرزاعلی لاهیجانی گردآوری نموده است.

کتاب دیگر مرعشی، «تاریخ گیلان و دیلمستان» است. قدیمی‌ترین منبعی است که در ارتباط با دوران حکومت آل‌کیا در گیلان و دیلمستان نگارش شده است. بخش وسیعی از این کتاب اکنون در دسترس نیست و تنها قسمتی از آن توسط منوچهر ستوده تصحیح شده است. این کتاب مشتمل بر مقدمه و ۷ باب است و هر باب از ۱۳ فصل مختلف تشکیل شده است (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۰). نویسنده در مقدمه به بسیاری از لغات و اصطلاحات گیل و دیلم که اکنون متروک گشته، اشاره نموده است. متن کتاب در باب اول حول محور تاریخ حُکام گیلان و دیلمستان، پیش از خروج سادات کیایی و آداب و رسوم جاری در بین مردمان این نواحی است؛ این باب مهم‌ترین بخش این اثر است. مطالبی که مرعشی خود به «تاریخ گیلان و دیلمستان» افزوده با صراحت تمام و نظری انتقادی نوشته است: «مؤلف حقیر آن چه نوشته است، خود مشاهده کرده، از دیده نوشته است نه از شنیده.» (همان: ۱۱۳، ۱۸۷ و ۲۰۴). وی در آثار خود به ویژه تاریخ گیلان و دیلمستان، به معرفی اماکن مذهبی و غیرمذهبی، قلاع، محلات، شهرها، راه‌ها و شرایط جغرافیایی مناطق پرداخته است.

آنچه تاریخ‌نگاری مرعشی را متمایز می‌کند و ویژگی خاصی به آن می‌بخشد این است که او از روش صرف نقلی-روایی با نگرش کلامی-دینی عبور می‌کند و پدیده‌های تاریخی و اجتماعی را در بستر جغرافیایی آن‌ها روایت می‌کند. چرا که او خود محصول محیط جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی، و زاده عصر و متأثر از حوادث تاریخی زمان خویش است. مرعشی در تألیف تاریخ گیلان و دیلمستان هنگام استفاده از دست‌نوشته‌هایی که پیش‌تر گردآوری شده بود، اگر در مطلبی شبهه‌ای می‌یافت به تحقیق می‌پرداخت و چنان‌چه در جست‌وجوی شفاهی به نتیجه نمی‌رسید، از دست‌نوشته‌های سیدمحمد بن سیدمهدی حسینی بهره می‌جست (مرعشی، ۱۳۴۷: ۳۹۶).

به نظر می‌رسد در مقایسه آثار محلی‌نگاران مازندران و گیلان، انشای تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از روانی و سلاست بیشتری برخوردار است، ولی تاریخ گیلان و دیلمستان نثر متوسطی دارد و نشان از تجربه و آگاهی مورخ مذکور در زمینه ادبیات روز، به ویژه ادبیات محلی و تاریخ دارد. نثر کُتب مذکور همانند کتب عصر تیموری ساده و روان است و از آرایه‌های ادبی، استعارات، کنایات و تشبیهات کمتر استفاده شده است. از جمله ویژگی‌های

مرعشی در آثار خود، استفاده از آیات قرآن، احادیث، اشعار فارسی و تبری و حکایات است که برای تکمیل سخنان خود به کار گرفته است؛ ضمن آنکه، تجربه مرعشی در نگارش تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به دلیل آنکه پس از تاریخ گیلان و دیلمستان آن را نوشته بود و سابقه بلندمدتی نیز در امور دیوانی داشت، بی‌تأثیر نبوده است. استفاده از واژگان عربی و ترکی در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان که بیشتر اصطلاحات نظامی، مانند ایلغار، تالان و یراق، بوده است (احمدی، ۱۳۸۹: ۸) و استفاده از اصطلاحات محلی و گیلکی از دیگر وجوه تشابه و از مشخصه‌های بارز نثر تاریخ‌های محلی به ویژه در این دو اثر است. مرعشی در خاتمه کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان، که سهم بیشتری در معرفی این اصطلاحات دارد، به نوعی به این موضوع اشاره کرده است (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۹۸).

گروه‌های اجتماعی و شغلی در دوره مغول- ایلخانی و تیموری

اساس زندگی مردم ایران در دوره‌های بعد از اسلام چندان تفاوتی با گذشته تاریخی آنان ندارد. اکثریت قریب به اتفاق مردم به شکل واحدهای کوچک و خودکفا در روستا و یا در کوهستان زندگی می‌گذراندند. ورود بیگانگان از اقوام و طوایف مختلف باعث شد تا آحاد مردم تاوان بی‌لیاقتی حکمرانان و ستم دست‌به‌دست شدن اقتدار سیاسی- نظامی را متحمل شوند. لذا، در ساده‌ترین شکل می‌توان جوامع را به دو گروه مشخص در طبقه‌بندی اجتماعی و شغلی تبیین کرد:

گروه‌ای اجتماعی و شغلی حاکم:

- ۱- اقشار ممتاز و محدود به پادشاه، حاکم و خان و خانواده و نزدیکان خاندان سلطنتی.
- ۲- فرماندهان نظامی یا به اصطلاح اهل شمشیر که از تیول و اقطاع نیز برخوردار می‌شدند.
- ۳- دیوانیان که از اقشار مهم و ثابت محسوب می‌شدند و به اهل قلم شهرت داشتند.
- ۴- روحانیون که در امر تعلیمات دین و رسیدگی به امور موقوفات و اقبال مردم از آنان، در کنار حاکمیت نقش ایفا می‌کردند (شعبانی، ۱۳۹۴: ۱۰۵-۱۰۸).

اعیان، اشراف، اکابر (بزرگان) به عنوان همراه و هم‌پیمان با حکام محلی بودند و برای نشان دادن وحدت و همبستگی با حاکم نقش ایفا می‌کردند: «اعیان و اکابر در این باب سعی می‌کردند که اگر او [قاضی] زنده باشد مثل این فتنه صد هزار پدید کند. اکابر طبرستان در میان آمده، بنیاد صلح نهادند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۳۸-۱۳۹) و گاه نقش مشاور داشتند: «گیلان شاه پیوسته صحبت با اکابر طبرستان داشتی و با ملوک و حکام اختلاط نمودی، همه با او به صحبت دوستی پیوستند و او را گاوباره لقب نهادند.» (همان: ۵۳). آنها مطیع فرامین حکام محلی بودند: «اکابر و اشراف و اعیان لاهیجان، سر در ربقه اطاعت آورده و کمر انقیاد بر میان بستند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۰۱). اما گاه می‌توانستند برای حکومت در دسر ساز باشند؛ چنان که هارون عباسی در ماجرای شهادت امام موسی کاظم (ع)، از

این گروه خواست که گواهی خود را بر مرگ طبیعی امام (ع) اعلام کنند، ولی احمد بن حمبل سرباز زد و بابت این سرپیچی مورد شکنجه و آزار قرار گرفت (آملی، ۱۳۱۳: ۵۹).

گروه‌های اجتماعی و شغلی غیر حاکم:

- ۱- آحاد مردمی که با عنوان‌های مختلف، رعیت، عوام‌الناس، عوام در شهرها، روستاها و یا به صورت عشایر زندگی می‌کردند و دارای مشاغل متنوع و متعددی بودند.
- ۲- مردمی که از حقوق خود آگاهی نداشتند و از اقشار متوسط و پایین جامعه تشکیل می‌شدند؛ اکثریت از درآمد پایین برخوردار بودند و به پرداخت انواع مالیات محکوم بودند.
- ۳- مردمی که در مناطق کوهستانی و دور افتاده ساکن بودند و کشاورزی، دامپروری و صنایع دستی از مشاغل عمده آنان محسوب می‌شد (همان: ۱۰۹-۱۱۶).

گروه‌های اجتماعی حاکم

۱- سیاسی و نظامی

۲- حاکم، والی، استاندار

زیربنای سازمانی دولت‌های محلی بر مبنای مالکیت زمینداری و درآمد حاصل از مالیات و خراج سالانه استوار بود. حاکم محلی با پرداخت خراج به شاهان یا فرمانروایان متبوع در منصب حکومت قرار می‌گرفتند. این گروه، صاحبان اصلی قدرت و قشر ممتاز جامعه بودند و به محض اینکه بر مسند قدرت قرار می‌گرفتند از تمام امتیازات موروثی و مکتسب برخوردار و با عنوان پادشاه، حاکم، والی و استاندار نامیده می‌شدند: «باو که از آتشکده بیرون آمد و سلاح بست و سوار شد، به اندک مدت ولایت طبرستان را از مفسدان پاک کرد و پانزده سال پادشاه بود... و ملوک مازندران را باوند[ی] از این جهت گویند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۶۳). آملی ضمن مطیع دانستن آنان، نسبشان را به ساسانیان و از ساسانیان به حضرت آدم می‌رساند: «استندار در اصل آستان دار است، چه [آن که] رویان همیشه، مقام حصین بوده است و اصحاب وقایع را خوف حاصل می‌شد از هر جانبی روی بدیشان می‌نهادند، چه [آن که] ایشان همیشه اصحاب تمکین بوده‌اند و به اعتماد و امانت موصوف و معروف.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۲۴)

مرعشی نیز والیان رویان را تابع مازندران می‌دانست: «جسنف شاه و اولاد او تا عهد قبادبن فیروز حاکم طبرستان بودند و اگر احیاناً بعضی ولایات از حیطه تصرف ایشان خارج می‌شد بر طبرستان همیشه حاکم و والی الامر بودند. ملوک رستم‌دار همیشه تابع مازندران بودند. اولاد بادوسپان همیشه والی استاندار بودند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۴). مرعشی سلطنت سلطان محمد کیا را به عنوان جانشین پدرش ناصر کیا در بیه پیش مقدر می‌داند: «قضا به زبان حال می‌گفت که آن شه تاج‌دار و آن سلطان کامگار و آن شهریار بختیار که حضرت ملک جبار جهت رعایت و

عنایت گیل ودیلم در پس پرده [ی] (و هو ارحم الراحمین) مخفی داشت، این است که بر متکای سلطنت و مسند خلافت بنشانند. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۶۸). وی گاه با عنوان رئیس و مهتر از آنان یاد می‌کند: «... و ممالک بیه‌پس بلا مهتر و رئیس و سلطان دین‌پرور مانده است.» (همان: ۳۹۹). آملی و مرعشی با استفاده از القاب پرطمطراق برای حکام محلی، قلم خود را به درباری شدن سوق داده‌اند؛ القابی همچون «ملک معظم»، «جهان‌داری»، «شاه و شهریار ایران»، «جلال‌الدوله»، «غیاث‌الامه»، و عنوان «قیصر»، «شه تاج‌دار»، «شهریار بختیار» هم ماهیت سیاسی و هم تغییر انگیزه‌های معنوی این حکام را نسبت به خواسته‌های مادی و قدرت‌طلبانه، به وضوح نشان می‌دهند.

بررسی منابع نشان می‌دهد که حکومت در این دوران، به ضرب شمشیر مشروعیت می‌یافت. بدین ترتیب حکام و والیان منبع اصلی قدرت و ثروت بودند و تقسیم این دو عنصر در سلسله مراتب قدرت نیز به عهده آنان بود.

– شاهزاده

از شاهزادگان و یا فرزندان حکام محلی به ندرت یاد شده است. آملی به شاهزاده جیلان‌شاه اشاره می‌کند: «از او [فیروز] فرزندی متولد شود نرینه به نام جیلان‌شاه و نسلی از او پدید آید که پادشاه مستقلی گردد.» (آملی، ۱۳۹۳: ۵۲) و گاه به وصف شاهزاده می‌پردازد: «این گردبازو جوانی بود که در همه عالم پادشاه زاده‌ای را صورت او نبود.» (همان: ۱۳۰) و تنها یکجا از مأموریت نظامی شاهزاده می‌گوید: «ملک شاه غازی رستم پسر خود علاءالدین حسن را معارف مازندران با لشگری بسیار به رویان فرستاد. تا استندار را به دست نیاوردند باز نگردند.» (همان: ۱۳۴). مرعشی نیز فقط در یکجا از شاهزادگان یاد می‌کند: «و حضرت سلطانی و پادشاه‌زاده‌های عظام و امرای ارکان دولت، همه روزه صبح و شام، حاضر مجلس [عزای] ایشان می‌شدند و ختم قرآن می‌فرمودند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۰۷).

– اسپهسالاران (سپهسالاران)

مهم‌ترین عنصر قدرت در تبرستان، رویان و گیلان پس از حاکم، سپهسالاران بودند. آن‌ها از میان جنگجویان نامدار لشکر انتخاب می‌شدند و دو وظیفه مهم داشتند؛ یکی دفاع از حکومت حاکم و دیگری غارت نواحی همجوار و آوردن غنایم جنگی: «اسفاهی ولاش را دستگیر کرده و کشت. سرخاب را به پریم برده و برتخت نشاند. همه مردم ولایت ولاش را مطیع خود کرد...» (آملی، ۱۳۹۳: ۶۳). سپهسالاران گاه نقش کارگزار [حکمران] داشتند: «سیدعبدالکریم به ساری درآمد و به مسند حکومت بنشست و طرف شرقی تیجنه رود را تا سر حد همیشه – که حد غربی استراباد است – به عهده کارگزاری و سپهسالاری سیدعبیدالله بابل‌گانی باز گذاشتند. و طرف غربی تیجنه رود تا سر حد آمل به عهده سرداری و سپهسالاری سیدحسین پازواری رجوع نمودند تا جمادی‌الآخر سنه هشتصد و هشتاد بدین‌منوال می‌گذشت. روزگار سیدابراهیم به حکومت آمل قرار گرفت.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۱۹). مرعشی به وظیفه دوم سپهسالاران نیز اشاره می‌کند: «چون تابستان در آمد، حضرت سیدمحمد [حاکم رانکو] به ییلاق سمم تشریف فرموده به سپهسالار لمسر و الموت اشارت کردند که ایشان نیز در ولایت رستم‌دار آنچه دست دهد در نهب

و غارت تقصیر نکنند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۷). سپهسالاران، گاه به دستور حاکمان محلی، مجبور می‌شدند اسیرانی را که در جنگ دستگیر شده‌اند، قتل‌عام کنند. آنها ممکن بود علی‌رغم میل باطنی و برای حفظ موقعیت شغلی خود، دست به چنین اقدامی بزنند: «بر حسب اشارت [کارگیا امیرسیدمحمد] سپهسالاران عظام و سرداران کرام جمعیت مقیدان [اسیران] را فرمودند تا به کنار سیمه‌رود به تیغ بی‌دریغ بی‌جان کنند. در ساعت، جمعی کثیری را سر از تن جدا و سرهای جماعت لگدکوب حیوان و انسان گشت و در آن وادی از کشته‌ها پشته‌ها کردند و سیدحسین کیا را سوار ساخته بدان‌جا بردند و در آن راه بگذرانیدند تا آنچه از کمال بی‌خردی خود کرده است، ببیند که نتیجه آن چیست.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۷۵).

- لشگریان، عساکر

نقش و اهمیت لشگر در جنگ بسیار مهم تلقی می‌شد. آن‌ها سواره نظام و از خاندان اشراف و نجبا بودند. خرده‌مالکان یا نجبا، بیشتر دسته‌های سوار نظام یا اسواران را تشکیل می‌دادند. پیاده نظام، از میان مردم شهرهای مختلف جمع‌آوری می‌شدند و تعدادشان اغلب پُرشمار بود. سربازان سپاهی به دو دسته سواره و پیاده تقسیم می‌شدند. (میرتیمور مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۹). از آنجا که مازندران جنگل‌های انبوهی داشت و برای سواره‌نظام پیشروی در آن مشکل بود از پیاده‌نظام برای ایجاد راه در جنگل و نبرد استفاده می‌شد (شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۸).

آملی تفاوتی بین سواره‌نظام و پیاده قائل نمی‌شود: «چون در ایام دولت شاه انوشیروان، خاقان ترکستان به خراسان تاختن آورد، انوشیروان لشگر گران برگرفت و به نزد خاقان رفت (آملی، ۱۳۹۳: ۵۰) اما مرعشی برای سوار نظام ارزش و بهای بیشتری قائل می‌شود: «سواران جنگی همچو شیر ژیان یکان- یکان بر خصم حمله بردند» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۵۰) و اگر صحنه جنگ زمینی سست و نرم بود، اسواران چندان فعال نبودند: «مزارع برنجار [بیجار] آن قریه به غایت عمیق و دشوارالعبور اسب و اسواران است.» (همان: ۹۲). افراد لشگر از دولت حقوق دریافت می‌کردند که آن را مرسوم می‌گفتند: «و حاصلات لاهیجان را به غیر از مرسوم عساکر، به دو قسمت راست تقسیم ساخته، از جانب خود [ناصر کیا حاکم لاهیجان]، صاحب اعظم خواجه شمس‌الدین را [به] ضبط آن تعیین نمودند.» (همان: ۲۰۲). تعداد پیاده‌نظام بیشتر بود و سلاحشان، تیزه، شمشیر، زوبین و کمان بود: «سیصد نفر پیاده شکوری [اشکوری] را هریک شیر معرکه جدال و قتال بودند... همراه کردند.» (همان: ۱۶۶) و «از طرفین، کمانداران تیرباران کردند... پیاده‌های گیل و دیلم در بن هر درخت شمشاد [کیش] کمانداری باز استاده، تیرها همچو باران ابر نیسانی بر خصم بباریدند.» (همان: ۱۵۰).

- خواص، خُدّام، مُلازم

این گروه از نزدیکان و محرم اسرار طبقه حکام و شاهزادگان بودند «بعد از دو روز امیر مسعود با تنی چند از خواص خود به راه رودبار یال رود روی به بالا نهاد.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۷۴). آملی، از کلمه ملازم نیز استفاده می‌کند:

«در ايام حكومت شهرنوش، كيكائوس پيش شاه غازى ملازم بودى.» (آملى، ۱۳۹۳: ۱۴۰). مرعشى اشاره مى‌كند كه خدام حقوق و مقررى داشتند: «سيدكمال‌الدين فرمودند: آنچه حق ديوان باشد از ذخاير و اموال كه در ايام حكومت مرحوم جمع شده است، از آن ما و مابقى غير از ذخاير از مرسوم و غيره مجموع را به كيا جلا متمير تسليم دارند تا از جهت خود بيرون آرد. نوكران و خزينه‌چيان كيا جلال را با معتمدان و كاتبان به قلعه فرستادند. يك قسم را جهت خدام سيدعلى كيا مقرر فرمود...» (مرعشى، ۱۳۶۱: ۲۰۴-۲۰۵).

مرعشى از خلابر و خلابران نام مى‌برد كه ظاهراً همان خدمتگزاران به والى و حكام محلى بودند. آنان از مستخدمان دولتى بودند زيرا از دولت «مرسوم» مى‌گرفتند. منوچهر ستوده تصحيح‌كننده كتاب مرعشى، آنان را «سربازان خاصه سلطان» مى‌داند و رابينو مى‌گويد كه آنان «خدمتگزارانى [بودند] كه خوراك و خوابگاهشان را اميران كيايى تأمين مى‌كردند» (رابينو، ۱۳۶۹: ۱۱۲). در هر حال آنان وابسته به حكومت بودند و كار و حقوق دريافت مى‌كردند: «موضعى كه [در نزديكى رانكو] گوراب و خلابران [را] مقام است، برنجار [بيجار] و مزارع مردم مى‌بود، آن‌جا را [سيدمحمد كيا حاكم رانكو] خشك فرمودند ساختن و درخت‌ها بر گرداگرد آن ميدان فرمودند نشاندن و جهت خلابران صومعه‌هاى مرغوب به گرداگرد آن ميدان بفرمود تا تمام كردند و خلابران را آن‌جا نقل نمود.» (مرعشى، ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۴۱). مرعشى گيشبر را نيز خدام مخصوص و محرم اسرار طبقه حكام و شاهزادگان مى‌دانست: «او [سلطان حسين حاكم لاهيجان] را نوكرى بود گيشبر احمد نام. چون [گيشبر احمد] از آن خيال و فكر ناصواب او واقف گشت، [ابتدا] منع كرد و [گفت] آنچه در ضمير شما راه يافته است، صواب نيست. تو را به جز اطاعت بندگان حضرت اعلى ناصرى چيزى مناسب نه [نيست]. چون اسباب نكبت جمع گشته بود، قبول نمى‌كرد، احمد مذكور فكر او را به حضرت اعلى ناصر [ناصر كيا] رسانيد.» (همان: ۱۹۷). هنگامى كه نوپاشا حاكم ناصرودى رانكو از طريق بندر رودسر با همسر خود فرار مى‌كرد، «گيشبر» او در آخرين لحظه ورودش به كشتى همراه او بود (همان: ۳۸).

- جاسوسان، منهى

مُفتن، جاسوس و يا منهى وظيفه داشتند از دشمنان حاكم اطلاعات جمع‌آورى كنند: «روزي ملك اردشير در مقام تنير [مقام نورانى / تخت سلطنت] حاضر بود. مُنهي [خبردهنده] در آمد كه استندار بر در حاضر شد.» (آملى، ۱۳۹۳: ۱۴۶). هنگام حمله هياطله: «منهيان خبر به فيروزشاه دادند و او با تمام قوا به جنگ رفت ولى شكست خورد.» (همان: ۱۸). مرعشى انگيزه داعى براى ورود به رستمدرار را گرفتن اطلاعات از جاسوسان مى‌داند: «فى الحال شخصى [جاسوس] خبر رسانيد بين ملك و سيدمحمد صلح شد. و داعى حقير با چند نفر از راه ساحل بحر باز متوجه رستمدرار شد (مرعشى، ۱۳۶۱: ۲۹۹). يا گريز ملك كاوس از قلعه: «ملك كاوس را از قلعه نور، جاسوسان كه در كار بودند، خبر دادند و او بگريخت.» (مرعشى، ۱۳۶۴: ۲۸۴).

- کوتوال، قلعه بان

کوتوال یا قلعه بان مورد اعتماد کامل حاکم بود و توسط حاکم وقت تعیین می شد. اصولاً در نواحی جلگه ای قلعه مهمی ساخته نمی شد، اما در نواحی کوهستانی، قلعه های زیادی ساخته شد: «ملک مازندران [اردشیر] از آن جا به پای قلعه نور شد. کوتال قلعه در آن وقت ابوالفارس بود.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۴۵).

قلعه محل امنی برای پناهجویان، اموال و حرم حاکمان وقت بود: «جز اطاعت چاره ای نیست، به اتفاق آمدند، و اظهار عبودیت و چاکری نمودند و گفتند که ما بندگان همیشه تعلق به حکام مازندران داشتیم و بعد از واقعه ملک فخرالدوله حسن ملوک رستمدرار به غلبه و استیلای این ولایات را خود قبول کردند، و قلعه را کوتوال تعیین فرمودند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۱۳). مرعشی به اهمیت درک شرایط از سوی ریاست قلعه اشاره می کند که همچون فرمانده نظامی در جنگ است: «و سیدهادی کیا چون بیست روز محاصره [ی] قلعه [ی] لمسر کرد، کوتوال قلعه را معلوم گشت که دولت کیانیان هزار اسبی منقضی گشته است.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۵).

- مسالح، نگهبان (پاس پای)

مسالح به معنای نگهبان است: «ابوالخصیب سه سال حاکم طبرستان بود. بعد از او ابوخرزیمه آمد. بعد از آن ابوالعباس طوسی آمد و حاکم شد. مسالح نهاد از تمیشه تا دیلمان.» (آملی، ۱۳۹۳: ۷۶). پاس پای به نگهبان و یا نگهبانان شب اطلاق می شد: «و دو نفر که در آن مقام پاس پای مشغول بودند، فوت شدند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۵۴). میردار نیز به نگهبان درختان جنگلی یا همان جنگلبان اطلاق می شد. همگی از حاکم و والی حقوق دریافت می کردند.

- مرزبان، پره نشینان

همان طور که از نامش پیداست در مرز ولایت ها ساکن بودند و مرزدارانی را به عهده داشتند. مرزبانی به صورت یک شغل بود و مرزبان از دولت حقوق دریافت می کرد: «چون قشتم از شاه غازی [رستم] نومید شد منشور بفرستاد پیش اکابر و ملوک طبرستان که پیش من آید. استاندار شهرنوش و منوچهر لارجان مرزبان با اکابر دیگر بدو پیوستند و به مازندران درآمدند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۲۸). مرعشی نیز همین وظیفه را برای مرزبان قائل است: «باحرب پسر منوچهر، مرزبان لارجان، پدر و برادران را بگشت....» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۲).

مرعشی در کتاب گیلان و دیلمستان از کلمه پره نشین استفاده کرده است: «جهت [ناحیه] خرگام، پره نشین تعیین کرده، عود نمودند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۶۹) یا در جای دیگری اشاره می کند: «او را تربیت فرموده، به نوکری بازداشت و مرسوم و مواجب مناسب تعیین نموده، پره نشینی لنگرود و آن نواحی را بدو داده بود.» (همان: ۱۶۴).

– ایلچی

ایلچی واژه ترکی است و به نظر می‌رسد کاربرد آن پس از آمدن مغولان در مازندران و گیلان رایج شده باشد و به معنی سفیر و نماینده حاکم و شاه است. ایلچیان حتی در مواقع تیرگی روابط دو حاکم، در امان بودند: «شمس‌الملوک را به شهر باز داشتند و امیری از امرای درگاه، قتلغ بوقا نام [را] به مازندران و رستم‌دار فرستاده [و] استندار شهرآگیم را طلب داشتند تا به اردو برند. استندار [شهرآگیم] روی پنهان کرد و ایلچی را ندید.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۵۸). مرعشی نیز به فرستادن ایلچی از سوی ارغون‌شاه اشاره می‌کند: «القصة از خدمت امیر بزرگ ارغون‌شاه، ایلچی به مشهد مقدس رسید و حکم آورد به گرفتن و بردن این ضعیف...» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۶۷-۱۶۸). همچنین فرستاده شدن ایلچی از سوی حاکم رانکو به منظور تخریب و گرفتن کوهدم: «حضرت سیادت قبایی [کارگیا امیر سید محمد حاکم رانکو] ایشان را ایلچی همراه کرده، نزد سیدامیرکیای گوکه فرستاد و سفارش ایشان به واجبی نمود و بر تخریب و تسخیر کوهدم اشارت کرد.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

– منقلا لشکر

واژه ترکی و به معنی پیش‌قراول لشکر بود: «در این اثنا خبر رسید که منقلای لشکر جرار حضرت پادشاه سعید سلطان بوسعید تیموری به سمنان رسید.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۳۱). وی اشاره می‌کند «بر پشته آن موضع مزرعه، سه قوشون سواران آراسته پیدا شدند اما معلوم نبود که همین سه قوشونند یا خود منقلای لشکرند که دیگر در عقب خواهند آمد.» (همان: ۴۳۷).

– خندهان

در زبان گیلکی به کسی گویند که فرمان سپهسالار را به لشکر برساند و صرفاً در کتاب گیلان و دیلمستان آمده است: «بعد از هفت روز بعضی از عساکر شکور [اشکور] به سرداری کیا تاج‌الدین که مهتر خندهان بود، رسید و به ضبط قزوین اشتغال رفت.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۳۰).

– نقاره‌چی و طبال

نقاره‌چی‌ها و طبال‌ها عموماً در خدمات نهادهای نظامی و دولتی بودند. به نظر می‌رسد که در دو مراسم، نقاره‌چی‌ها و طبال‌ها حضور داشتند. یکی در مراسم جشن و شادی و پیروزی بود که نقاره نشاط زده می‌شد و دیگری نقاره عزا و سوگواری: «چون سیدمرتضی از آن فتح‌باخبر گشت، بفرمود تا نقاره‌های نشاط [را] فروکوفتند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۵۲).

حقوقی و قضایی

- قضات، قاضی القضاة

قضات از جمله گروه‌هایی بودند که در دربار حاکم و والی حضور داشتند و زیر نظر قاضی القضاة به شکایات و طرح دعاوی رسیدگی می‌کردند. آملی و مرعشی به یحیی بن اکثم، قاضی القضاة زمان مأمون، اشاره می‌کنند: «قاضی آمل نزد یحیی اکثم - که قاضی بغداد بود - رفت و خبث عقیدت و کفر مازیار و ظلم او را تقریر کرده و گفت: بر همان آیین آتش‌پرستی است.» (آملی، ۱۳۱۳: ۵۴؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۶۴). آملی از قضات سادات نیز نام می‌برد که وظیفه آنان، قضاوت و رفع اختلاف بین سادات بود (همان: ۹۱). قضات گاهی در خدمت نماینده والی نیز بودند: «خواجه نجم‌الدین حسن عمیدی یک سال به نیابت [ملکشاه غازی رستم] در ری بود و مال به دیوان او می‌آمد و تمامت معارف ری و قضات و سادات و اکابر در [دربار] او خدمت می‌کردند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۳۲). قضات گاهی وظیفه آموزش داشتند: «در نظامیه آمل گروهی از مردم رویان و تبرستان مشغول دانش‌اندوزی بودند و استاد معروف قاضی ابوالمحاسن رویانی سمت مدرسی آن را داشت.» (همان). قضات در زمینه قضاوت‌هایی که به حکومت مربوط می‌شد، آزادی عمل کمتری داشتند ولی در محکوم کردن گروه‌های فرودست نقش مهمی ایفا می‌کردند: «بر موجب امر همایون از دیلمان به قریه مالفجان آمده و قضات و فقهای اسلام را طلب نموده، صوفی را ملزم ساخته و مکاری او را بدو اثبات نموده.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۵).

اداری و دیوانی

- دیوان سالاران

تشکیلات اداری حکام که شامل چندین اداره بود تحت عنوان دیوان نام داشت. رئیس دیوان، از نظر اداری بعد از حاکم و فرد دوم هر ایالت بود و سایرین زیر نظر او انجام وظیفه می‌کردند. درباره تأثیر ساختار اداری تیمور در وضع اداره حکومت مرعشیان آگاهی چندانی نداریم. تنها می‌دانیم که اعطای مناصب در این دوره مبتنی بر قدرت خاندانی، حفظ مناصب به صورت موروثی و نیز قدرت منطقه‌ای بوده است. در زمان فرمانروایی تیمور مانند دوره ایلخانان و بعضی دیگر از سلسله‌های ایرانی، یک دیوان مرکزی وجود داشت. دیوان مرکزی، دیوان اعلی خوانده می‌شد و وظایف اصلی آن گردآوردن مالیات‌ها، ثبت باج‌ها و اموال بوده است که از خزانه‌های شهرهای به تصرف درآمده و بازرسی دیوان‌های ولایات به دست می‌آمد. (منز، ۱۳۹۳: ۲۳۸) از مناصب دیوانی نام برده شده در مازندران، انبارداری قلعه است که نقش مهمی در نظم و نسق قلاع متعدد این دوره داشته است. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۷۹) بنابر نوشته مرعشی، حکومت ساری از حکومت‌های دیگر شهرها خراج گرد می‌آورد. سیدکمال‌الدین پس از گشودن قلعه فیروزکوه، آن اموالی را که در ایام فخرالدوله حسن باقی مانده بود، از دیوان خود دانسته است (همان: ۳۴۳).

آملی به نوجوانی به نام اصیل‌الدین ابوالمکارم محمود الکاتب اشاره می‌کند که در آن عصر از قبل دیوان استیفای کاتب جزئیات و به نیابت صدر دیوان او بود. حتی میر غازان [بهادر] برای او منشور وزارت و اشراف دیوان مازندران بنوشتند و در مسند اکابر جای داد (آملی، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

مرعشی به نقش دیوان اعلی در داوری و تقسیم املاک موروثی ملک کاووس اشاره می‌کند: «چون امرای دیوان اعلی از امور واقف گشتند، و ملک کاووس هم در آن یورش با موکب همایون همراه بود، و سیدعبدالکریم هم از او تقویت می‌نمود حکم بنوشتند که حصه موروثی ملک کاووس را بدو باز گذارند، و نصفی از آن ملک اسکندر و نصفی از آن ملک کاووس را باشد و سایر برادران^{۵۰} به املاکی که پدر در حیات به هر یک از آنها داده بود قانع شوند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۵۵). دیوان از قبل غنایم هم کسب درآمد می‌کرد: «خبر فتوحی که واقع شد، معروض ملازمان حضرت سیدمحمد گردانیدند. اشارت فرمودند که اهل و عیال ملک کیومرث را به قلعه لمسر روانه سازند و غنایم را به عساکر قسمت نمایند و بخشی از آن جهت دیوان قبول فرموده، معاودت کنند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۵).

طبقه متوسط / اقشار میانی جامعه

- علما، فقها (وعاظ و حفاظ)

نقش و کارکرد آنان در منابع یکسان ذکر شده و تحت حمایت حکام بودند: «داعی [صغیر] در آمل مدارس عمارت کرد و سیرت پسندیده پیش گرفت. از هیچ اهل هنر و فضل خراج نستاندی در عهد او علمای وقت آسوده بودند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۹۳). آملی کار علما را همتراز با مشاغل دیگر معرفی می‌کند: «در ایام او [شمس‌الملوک محمد] کار فقرا و مشایخ و ارباب عفت و اصحاب حرف و عمایم [علما و فقها] و مردم صلح پیشه رونقی تمام گرفت.» (همان: ۱۶۱). علما گاهی به حکام مشاوره می‌دادند: «در آن زمان [درآمل] فقها و علما بسیار بودند. غرض کیا افراسیاب قول فقها را مسموع فرموده به طلب سید فرستاد و سید را به مجلس حاضر ساخت.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۷۶). نفوذ کلام علما را در این دوره با این گزارش مرعشی می‌توان درک کرد. زمانی که علما برای سیدعلی کیا به رسم زیدیان شرایط امامت قائل شدند: «و حضرت هدایت شعاری [سیدعلی کیا] به لاهجان نزول اقبال فرمودند و فقها و صلحا و داعیان شرع شریف و مفتیان دین حنیف، مجموع، مقدم شریف آن حضرت را مغتنم شمردند و بیعت کردند و امام و مقتدای خود دانستند و مجموع بر آن قائل شدند که آنچه شرط امامت است در مذهب زید بن علی علیه‌السلام [بنیانگذار زیدیه] که خصایل خمسه است، در او موجود است. غرض که مجموع اهل ادیان رو پیش گیلان، به امامت سید اید [سیدعلی کیا] اعتراف نموده، او را مفترض الطاعه و نافذ الحکم اهل اسلام دانستند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۱). حفاظ با تلاوت قرآن در مراسم عزا و سوگواری از صاحبان عزا دستمزد دریافت می‌کردند: «حفاظ را وظایف تعیین نموده تا شب و روز به تلاوت قرآن مجید مشغول باشند [در سال ۸۲۰ هجری] و اکنون [زمان نوشتن کتاب] نیز هستند.» (همان: ۱۴۲). وعاظ نیز یک گروه اجتماعی مشخص بودند که وظیفه موعظه و منبر

داشتند: «و از لاهجان، علما و فقها و صلحا و حفاظ و خواجهگان معتبر، مجموع لباس سوگواری در برکرده، با انواع صدقات و موهبات روان گشتند.» (همان: ۹۵).

- اطبا، جراحان

اطبا معمولاً به پزشکان غیرجراح اطلاق می‌شد که درمان بیماری‌های عمومی را به عهده داشتند. آملی فقط در یکجا و آن هم غیرمستقیم به حکیم (طیب) اشاره می‌کند: «حکیمی [طیب] بود در قلعه نامش نجیب‌الزمان احمدبن محمد القصرانی، دعوی می‌کرد که در این نزدیک جنازه از آن صاحب قلعه بیرون خواهد بردن...» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۲۸).

جراحان، ارزش و اعتبار زیادی به ویژه در مواقع جنگ پیدا می‌کردند. آنان همیشه همراه لشکر بودند و به هنگام زخمی شدن و یا تیر خوردن سربازان، به آنان ابتدا شربت‌های بیهوش‌کننده می‌خوراندند و سپس تیرهای بدن را بیرون می‌کشیدند و زخم‌ها را پانسمان می‌کردند: «زخمیان را شربت دادند و پیکان‌ها که مانده بود، بفرمودند بیرون آورند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۵۱). مرعشی اشاره می‌کند: «در زانوی سیدظهیرالدین پیکان تیر بود، جراح را امر کرد تا پیکان را بیرون آرد...» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۶۴) و اشاره می‌کند: «مرا [سید علی آملی] تیری بر دوش رسیده است کشیده انداختم، اما پیکان مانده، جراح را طلب کنی تا پیکان را بیرون کند. جراح را حاضر گردانیدند و پیکان را کشیدند و زخم را مرهم نهادند.» (همان: ۲۸۳؛ مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۱۷). فروشندگی دارو نیز در آن دوران با عنوان عطاری و طبابت مرسوم بود: «سیدی بود عبدالله نام، آن را سیدحقیر دیده در رودسر اقامت داشت. و اکنون به عطاری و طبابت مشغول می‌باشد.» (همان: ۲۲۱). مرعشی یکی از طبیبان لاهیجان را به بقراط دوم حکیم معروف یونانی تشبیه کرده است: «جناب حکیم زمان علامه دوران ابقراط ثانی، مولانا نعمت الله طیب که در جمیع علوم خصوصاً در علم طب و عمل آن یگانه عصر خود بود.» (همان: ۴۱۲).

- شاعران و مداحان

از حضور شاعران و مداحان، در منابع یک‌جا روایت شده است. ظاهراً کار شاعری نمی‌توانسته خارج از دایره قدرت و مداحی باشد. برای مثال اخطلی شاعر، الحسن بن قاسم را که داعی صغیر اوست مدح می‌کند (آملی، ۱۳۹۳: ۱۱۳) و یا سراج الدین قمری، مداح ملک حسام‌الدوله اردشیر باوندی فرمانروای مازندران (۶۴۷-۶۳۶ هـ.ق) می‌شود (آملی، ۱۳۹۳: ۱۵۲). مرعشی از میرزا عبدالعظیم مرعشی به عنوان مردی عالم و شاعر که به پارسی، عربی و تبری شعر سروده است یاد می‌کند: «در اشعار تبری سید را استعارات و تشبیهات نیکوست.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۳۳).

مرعشی از مدح کارگیا سید محمد توسط شعرا روایت می‌کند: «و چون نسق اساری فرمودند به کام دل باز گشته، به هشتبر لاهیجان فرود آمدند و شاعران در اوصاف و مداحان در مدایح آن حضرت [کارگیا امیر سید محمد] رطب‌اللسان گشتند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۷۴).

- دراویش

رایج شدن ساخت خانقاه به ویژه در عصر ترکان سلجوقی که با رشد شهرهای تجاری و شهرنشینی در طبرستان و گیلان همراه شد، عاملی شد تا بسیاری از شاهزادگان و امیران محلی تبرستان و گیلان دست به احداث خانقاه بزنند که کارکرد تجاری داشت و مکانی عام‌المنفعه برای کاروان‌ها به حساب می‌آمد و بسیاری از کاروان‌های تجاری در مسیر ابریشم و سفر از طریق دریای خزر به سرزمین‌های اروپای شرقی از این خانقاه‌ها استفاده می‌کردند. مثلاً از اقدامات حسن بن قاسم، داعی صغیر، (۳۰۴-۳۱۶ هـ.ق) در آمل ساخت خانقاه بود. یکی از اسپهبدان باوندی بعد از وفات همسرش دستور داد در شهریارکوه خیرات بسیاری کنند و در شهر ساری به نام او خانقاهی ساختند. (ابن‌اسفندیار، ۱۳۹۲: ۳۰۴-۳۰۶) خانقاه خواهر شاه‌غازی رستم در آمل و امیرتاج‌الدوله - شهریار (۶۷۳-۶۶۸ هـ.ق) در آمل از جمله آن بود (همان: ۴۰۹-۴۱۵). به گفته آملی، خانقاه‌ها در ممالک شمس‌الملوک محمد باوندی (۷۱۲ هـ.ق) دارای رونق بود و پادشاه هم با وقف روستاها و اقطاع از آنها حمایت می‌کرد (آملی، ۱۳۴۸: ۱۶۱).

درویشان به عنوان یک گروه مشخص اجتماعی وجود داشته و نزد حاکمان دارای منزلت و نفوذ بوده‌اند. آملی از دوره شمس‌الملوک محمد و رونق گوشه‌نشینان، دراویش، مشایخ و علما و فقها و رواج خانقاه‌ها و مشاهد متبرکه رویان می‌گوید که «از دادن عوارض معاف بودند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۱). مرعشی اذعان دارد که حمایت دراویش از مرعشیان مبنای قدرت گرفتن آنان شد: «مبنای کار این دولت [مرعشیان] به درویشان است» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۷۷). بنابر آنچه در تاریخ طبرستان مرعشی آمده درویشان رئیس و مهتری غیر از سادات داشتند. در واقع به خواسته این جمعیت بود که سیدی را از تخت پایین می‌کشیدند و دیگری به جایش می‌نشاندند و در عزل و نصب ایشان با مردم همکاری می‌کردند. آنان همچنین از سازماندهی ویژه‌ای برخوردار بودند: «در آن هنگام که سیدظهرالدین در ۸۴۰ ق آماده خروج برای تصرف ساری شد، نامه‌هایی مبنی بر حمایت درویشان خواست. درویشان ساری و آمل پس از مشورت با مهترشان، حسن شراب‌دار که مقیم آمل بود، نوشته‌هایی مبنی بر حکومت میرظهرالدین صادر کردند (همان: ۲۵۷-۲۵۸).

در آغاز حکومت مرعشیان، درویشان کمتر به دنیاگرایی گرایش داشتند، مسلک آنان با روش زورگویی حکومت‌های محلی مازندران سازش نداشت و از همین رو بین آنان اختلاف‌های شدید و درگیری روی می‌داد «در آن زمان رئیس و مهتر ایشان در آمل یکی بود که به درویش حسن شراب‌دار موسوم بود، و درویشان مازندران از رأی او بیرون نمی‌بودند. چون درویشان ساری سخن او را بشنیدند، نزد حقیر کاغذی بنوشتند که بلا توقف باید که توجه نمایی و مکث نکنی که ما را سرو جان فدای شماسست. چون خبر به سید عبدالکریم رسید مجال اقامت نداشت. آمل را بگذاشت و به ساری رفت.» (همان: ۲۹۲).

حاکمان تا حدود زیادی به درآویش اعتماد داشتند. به طور مثال: «او [امیره محمد رشتی حاکم رشت] را فرزندی بود به سن پنج شش سال (تجاسپ نام)، آن را با جمعی از درویشان رشت همراه ساخته، نزد نظام‌الدین یحیی به التماس تمام فرستاد.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۹۲).

- واقفان

نقش متولیان وقف مشخص نیست، لکن به اقدامات حکام برای وقف اشاراتی شده است. معمولاً روستاها، زمین‌های روستایی از جمله مکان‌هایی بودند که وقف می‌شدند: «در ممالک او [شمس‌الملوک] دیه‌ها و اقطاعات وقف می‌کرد و این طایفه [فقرا] را از عوارض مسلم می‌داشت.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۱). مرعشی نیز اشاره می‌کند: «داعی کبیر هفتاد پاره دیه در نواحی آمل گذشته از باغ و صنیعه و حمام و دکان بر آن جا وقف فرمود.» (همان: ۱۰۷).

وقتی کارگیا حسام‌الدین عموی کارگیا سلطان محمد حاکم بیه‌پیش در سال ۸۵۲ هجری فوت کرد، او به قول مرعشی هیچ «خلفی» نداشت. در نتیجه در خصوص ارثیه باقیمانده او، سلطان محمد حاکم بیه‌پیش دستور زیر را صادر کرد: «...و ملک او را به عمال اشارت کردند که جهت دیوان اعلی ضبط نمایند و اموال [منقول] را آنچه بعد از ادای دین مظالم مانده بود، وقف مشهد مبارک او کردند تا ملک خریده، منافع آن را صرف فقرا و مساکین کنند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۶۹).

گروه‌های اجتماعی غیرحاکم/ شهری و روستایی

بیشترین گزارش مورخان، ذکر حوادث و بلایا در روستاها و شهرها و یا ذکر نام آن‌ها بوده است: «در حوالی آمل دهی است که آن را قطری کلاده گویند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۶۹) یا اشاره می‌شود که «[داعی صغیر] لشگر گیل و دیلم برگرفت و به آمل آمد و عدل و انصاف پیش گرفت. به مصلاهی شهر برای خود خانه ساخت.» (همان: ۱۱۸). شهرها به وسیله حصار و دیوار محصور می‌شدند: «در آن میان امیر مسعود مضطرب گشته و کیا جمال‌الدین [احمد جلال] و برادرزادگان را به شهر بند (حصار و بارو شهر) باز داشته و تدبیر خلاص خود می‌کرد.» (همان: ۱۷۳). مرعشی در مورد اصلاحات و تعمیرات و امکانات شهر ساری اطلاعات خوبی می‌دهد: «سیدکمال‌الدین از جانب جلالیان آسوده گشت، با اجازه پدر متوجه ساری شد. اکثر شهر خراب بود. چون سید را حق تعالی فرصت و کرامت فرمود به تعمیر آن مشغول گشت و بنیاد خندق فرمود و عمارات عالی و حمام و سایر عمارات ضروری فرمود ساختند و چاه‌های آب حفر کردند و بیرون قلعه بنیاد شهر و بازار و حمام و مسجد طرح انداختند و سر هر کاری هر موضعی را به یکی از ارکان دولت و برادران خود سپردند و در سنه هفتصد و شصت و نه ابتدای این عمارت بود و در سنه هفتصد و هفتاد به اتمام رسید» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵). گزارش آملی و مرعشی در مورد هدیه اسپهبد شروین (املاک و ده) به مأمون عباسی، نشان از نفوذ خلفای عباسی در منطقه دارد: «در زمان مأمون عباسی، او از اسپهبد شروین خواست

زمینی به او بدهد، اسپهبد سیصد پاره ده از کوه و دشت به او هدیه کرد و قباله هبه نوشت که آن املاک را بعدها مأمونی می‌خواندند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۸۵؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۶۲).

هفتاد مدرسه در سال ۶۷۰ هـ.ق و در زمان شهریار پسر اردشیر باوندی در شهر آمل دایر بود. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۷). پس بعید نیست که در شهرهای رویان و در زمان آملی نیز اماکن آموزشی دایر شده باشد؛ اما آملی اطلاعات چندانی در این زمان نمی‌دهد. اما بین سده نهم تا سال‌های اول سده سیزدهم مدارکی دال بر فعالیت مدارس در استنداری (رویان) و محال ثلاث در دست نیست.

شهر و شهری در گیلان اغلب به ساکنانی اطلاق می‌شد که دارای گوراب یا بازار هفتگی بودند (همان: ۱۶۷ و ۱۸۰ و ۲۱۳ و ۳۵۸ و ۳۸۱). بخشیدن رعیت روستایی و شهری به حاکم محلی در این دوران مرسوم بود: «[سلطان محمد] برادر ارشد خود شاه یحیی را به انواع عنایات و عطوفات مستمال ساختند و املاک و قرای چند که از عم مرحوم ایشان کارگیا حسام‌الدین [که فرزندی از او باقی نمانده] در رودبار لمسر بود، بدیشان دادند و در لاهیجان و رانکو هر جا که ارادت داشتند، از شهری و روستایی، رعیت چند بدو بخشیدند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۷۳).

گروه‌های اجتماعی و مشاغل شهری

داروغه، (نواب، عمال، والی)

داروغه یا نواب به کلانتران شهرها اطلاق می‌شد. آملی به نفوذ و دخالت نواب در زمان شاه غازي اشاره می‌کند: «شاه غازي رستم به عهد خود وفا کرد و خواهر خود را به استندار شهرنوش داد و از پای دشت رستاق تا حد سیاه رود به کابین بداد و نواب و عمال شاه غازي [رستم] در این املاک متصرف شدند. (آملی، ۱۳۹۳: ۱۲۹) تعیین داروغه توسط حاکم نشان از اهمیت این مقام در آن دوره دارد: «[حسام‌الدوله شاه اردشیر] امیر منگو را به دامغان امیر گردانید و امیر تیمور را به ولایت ویمه و دماوند و سمنان حاکم گردانید و سیدابوالقاسم جمال الدین را به استرآباد داروغه گردانید.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۰). گاهی «داروغه» به مفهوم دیگری نیز آمده است و معنی حاکم یک ولایت داشت: «بر انوز [کوهدمی] تاختند و او را از کوهدم بیرون انداختند و جهت آن ملک داروغه‌ای تعیین نموده و عود فرمودند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۴۸).

پیشه‌ور (صنعتگر)

پیشه‌وران، صنعتگران و تجار از جمله گروه‌های اجتماعی بودند که به تجارت خرید و فروش و معاملات کالاهای درون مرزی و بیرون مرزی اشتغال داشتند. این افراد بیشتر در شهرهای بزرگ سکونت داشتند مثل بارفروش (بابل)، ساری (میرتیمور مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۵۴، ۳۳۸، ۳۲۸ و ۳۲۵). ابن اسفندیار از به راه افتادن بازار و کسب‌وکار تجاری می‌گوید: «یکی از حاکمان طبرستان، اسپهبد خورشید، در شهر اصفه‌دان، بازارگاه پدید آورده بود که از همه جای

طبرستان پیشه‌ورانی را برگزید و در آنجا ساکن نمود و کاروانسرای عالی و وسیع بیرون آنجا بنیاد نهاد (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۲۰۱). به عقیده اشپولر، این تمرکز پیشه‌وران در یک‌جا، بعدها نمونه‌ای شد که مغولان و سپس تیمور در سمرقند به مقیاس وسیعی از آن اقتباس کردند (اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۱۶).

یکی از امیران باوندی، نصیرالدین شهریار (حک: ۷۱۷-۷۲۵ هـ.ق)، در کلارستاق (نزدیک نوشهر کنونی) شهر و بازار بنیاد نهاد که بازرگانان و پیشه‌وران از هر سو بدان‌جا روان بوده‌اند (آملی، همان: ۱۶۲؛ برزگر، ج ۲: ۴۱۱). تحولات اقتصادی ناشی از اصلاحات شاه غازی رستم (۵۳۵-۵۸۵ هـ.ق) و تأثیرپذیری از روند رشد تجارت در سده‌های میانه، منجر به رشد تجارت و به تبع آن پیدایش شهرهای جدید، گسترش شهرهای پیشین و پیشرفت شهرنشینی و فعالیت‌های اقتصادی متکی بر دادوستد در طبرستان سده‌های میانه شد: «یکی از امیران محلی لارجان به نام منوچهر مرزبان در زمان اسپهبد شاه غازی رستم باوندی، قلعه کهرود در لارجان را چنان آباد کرد که بازرگانانی از هند و روم و مصر و شام به آنجا می‌آمدند. بازار فروش کالاهای طبری نیز در آنجا بی‌اندازه فزونی داشت.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۳۶؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵). آملی و مرعشی به رونق اصحاب حرف در زمان شمس‌الملوک اشاره دارند: «در ایام دولتش [شمس‌الملوک محمد باوندی] کار فقراء و مشایخ و ارباب عفت و حرفت رونق آمد.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۱؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۷). اهمیت و نقش تجار و صنعتگران در این دوران به اندازه‌ای است که مرعشی اشاره می‌کند میرزاعلی حاکم بیه پیش در سال ۸۹۱ هجری به هنگام برگزاری عروسی خواهرش با امیراسحاق فومنی حاکم بیه پس، دستور برگزاری جشنی در شهر لاهیجان داده و صناع و تجار را موظف کرده بود که بخشی از هزینه برگزاری آذین‌بندی شهر را از جانب خود تقبل کنند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۵۶).

حمامی

حمام و نگهداری آن در شهرهای اسلامی از اهمیت ویژه برخوردار بود و اغلب به همراه بازسازی شهر از ساخت حمام نیز روایت می‌شد: «داعی کبیر هفتاد پاره دیه در نواحی آمل گذشته از باغ و صنیعه و حمام و دکان بر آن جا وقف فرمود.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۰۷). یکی از امیران محلی منطقه رویان (سیدفخرالدین)، در زمان حضورش در ولایت ناتل (نور امروزی) در منطقه و اتاشان قصر و حمام و مسجد و بازار ساخت و چنان رونقی به این منطقه داد که به گفته مرعشی «رشک روضه برین گشت.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۱۱). مرعشی به حمامی و وظیفه‌ای که در نگهداری و اداره حمام داشت اشاره می‌کند: «چون حمامی اعلام سیادت‌مآبی [حاکم لاهیجان] گردانید که انوز روزی بدان حمام رفت» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۰). دلاکان نیز در حمام وظیفه نظیف مشتریان را داشتند و علاوه بر دکان‌های خود در شهر، در حمام نیز کار می‌کردند: «چون انوز از حمام بیرون رفت، چهار من ابریشم به حمامی داد و دو من به دلاک بخشید» (همان: ۵۰-۵۱). سرتراش کارش تراشیدن سر و صورت بود: «و دو [من] به سرتراش هبه نمود» (همان: ۵۱). آبکش وظیفه استخراج آب از چاه حمام و پر نگه داشتن همیشه خزینه حمام را به عهده داشت: «و دو من [ابریشم] به آبکش که از جهت حمام لاهیجان آب از چاه می‌کشید عطیه فرمود» (همان: ۵۱).

بنا

آملی بارها از تجدید عمارت و بنیاد شهرها و یا قلاع سخن گفته است ولی به بنا و بنایی اشاره‌ای نکرده است «قلعه کجور در زمان جلال‌الدوله اسکندر به سال ۷۴۶ هـ.ق» تجدید بنا شد (آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۶، ۱۷۷) ولی مرعشی به این گروه شغلی اشاره می‌کند. مرعشیان در ایامی که جنگ و نبرد بین خاندانی وجود نداشت به بازسازی شهرها می‌پرداختند: «سیدعلی ساری به آمل در آمد و ریاست آمل را به سیدقوام‌الدین داد. گنبد میر بزرگ مرحوم، که اسکندر شیخی شکافته بود. بفرمود تا بنیاد گنبد کنند و استادان بنا را به سر کار باز داشت.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۶۰). مرعشی از بنایان ماهر و اهمیت آنان می‌گوید: «بفرمود تا بنایان ماهر بر سر کار آیند و در رانکو طرح قصری به غایت خوب فرمود انداختند و از آجر و صاروج بساختند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۰). وی به ذکر نام بنایی با لقب استادی اشاره می‌کند: «به موضعی که مشهور است به سُمَام، استاد اجل، استاد پیر علی بنا را به سرکار داشته، قلعه مرغوبی از خشت پخته بفرمودند، ساخت.» (همان: ۱۴۵).

کنیز، غلام و نوکر

داشتن کنیز و غلام در منازل حاکمان محلی در این دوران معمول و خرید و فروش آن نیز در بازارهای شهری متداول بود. خدمات کنیزان و غلامان تنها در خانه بود. مشخص نیست که غلامان و کنیزان را از کجا خریده و یا به عنوان هدیه پیشکش می‌کردند: «محمدبن اوس تعبیه‌ای کرده بود بیرون شهر، با خواص و غلامان خود بر مقدمه داعی زد.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۰۱) [با حرب نوکران] برگرفت و با سلاح تمام به خانه آمد و مجموع را درخانه بکشت. (همان) ظاهراً حکمرانان مرعشی هم دارای نوکر بودند: «در سال ۸۴۰ هـ.ق نامه مردم ساری به سیدظهیرالدین رسید و با نامه، یکی از نوکرهای پدرش - سید نصیرالدین - را نیز فرستاده بودند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۹۲). رسم پیشکش کردن کنیزان به عروس نیز در این دوران مرسوم بود: «چون عروس را [از رشت] به لاهیجان رسانیدند، کنیزان و غلامان پیشکش نمودند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۶۴). میرزا علی حتی برای کنیزان و غلامان آزاد شده، بر طبق گفته مرعشی، مرسوم و مواجب تعیین کرده بود: «[سلطان علی میرزا حاکم جدید] غلامان زرخریده غفران پناهی [سلطان محمد پدرسلطان علی میرزا] را [در سال ۸۸۳ هجری] خط آزادی داده، جهت هر یکی مرسوم و مواجب نسق فرمودند.» (همان: ۴۱۵).

کشتی‌بان

در مناطق شمالی که دارای سواحل طولانی بودند، کشتیرانی شغل شناخته شده‌ای بود. از کشتی، گاه برای فرار افراد مهم از دست دشمن و همچنین برای جنگ به ویژه در نوار ساحلی استفاده می‌کردند. در زندگی روزمره نیز برای حمل بار تجاری و یا غیرتجاری و افراد، از نقطه‌ای در ساحل به نقطه‌ای دیگر کاربرد داشت. در برخی موارد از

کشتی‌بانان با نام ملاحان و از کشتی با نام «ناو» نام برده شده است (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۴۴). بین طبرستان و گیلان هم راه دریایی فعال بود که به بنادر هم رفت و آمد می‌کردند (آملی، ۱۳۹۳: ۱۳۵). البته در داخل طبرستان نیز از راه دریایی برای حمل و نقل مسافر و کالا استفاده می‌شد و در تاریخ‌های محلی بارها درباره سفر با کشتی بین شهرهای مختلف طبرستان سخن به میان آمده است (ابن اسفندیار، ۱۳۹۲: ۳۸۸؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۱۷). مرعشی اضافه می‌کند: «به تخصیص فرضه‌های مازندران، کشتی‌بانان بسیار بدان‌جا [رودسر] آمده، کشتی‌های بزرگ بنیاد کرده، به تمام رسانیدند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۳). کشتی‌بان در این دوره در گیلان بیه‌پیش، «موخداوند» نامیده می‌شد: «با کیا جلال مازندرانی که از تخمه جلال ازرق بود و در هنگام خروج سادات مازندرانی و دفع کیان، جلال که ایشان بقیه السیف بودند فرار نموده، به گیلان اقامت داشتند و در فرضه [بندر] لنگرود به کشتی‌بانی مشغول بودند [و] از آن سبب او را «موخداوند جلال» می‌گفتند.» (همان: ۱۶۳). گروهی از مردم در سفیدرود با قایق‌های کوچک‌تر، فعالیت می‌کردند «آب سفیدرود را در این موسم عبور به جز کشتی میسر نیست و من کشتی‌ها را خواهم شکافتن و سر راه ایشان را گرفتن، چنان‌که یک تن از ایشان به در نروند.» (همان: ۱۷۲).

اراذل و اوباش / دزدان و راهزنان

این گروه در این دوران از منزلت اجتماعی برخوردار نبوده‌اند و مطرود جامعه بودند و جالب آنکه آملی نام آن‌ها را در کنار عیاران به منظور سرنگونی طاهریان می‌آورد: «در این عهد در خراسان رنود و اوباش و عیاران فراخاستند و طاهریه فرو افتادند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۰۵). مرعشی از حضور دزدان و راه زنان و سرکوب آنان می‌گوید: «در این ما بین سیدقوام‌الدین آمل را وعده حق دامنگیر شده بود، و از سرای فانی به سرای باقی نقل نمود. و فرزندش سیدکمال‌الدین به جای پدر بر تخت نشست و او مردی بود متکبر و متجبر و به سیاست هر چه تمام تر در ایام او دزد و راهزن و مردم اوباش را در آمل عیش منغص گشته در کنجی خزیده بودند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۸۸) اما در روایت دیگری از هم‌صحبتی سلطان حسین با اوباش می‌گوید: «و چون سلطان حسین را مزاج بر قرار نبود و با مردم اوباش و اراذل مصاحبت می‌کرد و به شرب خمر و فسق و فجور اشتغال می‌نمود و نصیحت مشفقانه را قبول نمی‌کرد.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۹۶). مرعشی در یک مورد حتی این گروه را همراه با شاعران نام برده است: «از کثرت تناول مسکرات و ارتکاب به مناهی و معاصی پروای گفتگو با خلاق نداشت و با اوباش و اراذل و شاعری‌پیشه و مسخره‌طبع و مثل هذا روز و شب مداومت می‌نمود» (همان: ۳۷۷).

عُورت

واژه عورت برای زنان به کار می‌رفته و در منابع ما از این گروه اجتماعی به غیر از چند مورد اشاره چندانی به آن نشده است. وقتی آزرمی‌دخت از باو دعوت کرد به دربار آید. جواب باو این بود که: «به خدمت عورات جز مردم بی‌ثبات راضی نشوند....» (آملی، ۱۳۹۳: ۶۲). مرعشی نیز به همین معنا به کار می‌برد: «چون سید در آن خانه قدم

نهاد، عورت برخاست و سلام داد و بنشست.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۳). از نکات جالب توجه، دقت مرعشی به کفش زنان و مردان است: «کفش‌های مازندران که جهت عورات می‌دوزند، تا کفش که جهت مردان باشد، بسیار فرق نیست.» (همان: ۲۱۹).

گروه‌های اجتماعی و مشاغل روستایی

کدخدا، کدخدازاده

آنان در هر ده و روستا رابط اصلی رعایا با حاکم محلی بوده‌اند. متأسفانه منابع ما درخصوص روابط و مناسبات بین تولیدکننده و مالکان نیز هیچ نکته مشخصی ارائه نمی‌کنند. با این حال کدخدایان به عنوان یگ گروه اجتماعی مشخص و یا شغلی وجود داشته است. مرعشی به کدخدازاده اشاره می‌کند: «و مادر آن سید از کدخدازاده‌های بیه‌پس بود که این‌جا [بیه‌پیش] آورده [و از اهل تسنن] نقل مذهب فرموده، در حباله زوجیه خود در آورده بودند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۷۸). همچنین اشاره‌ای به ازدواج با دختر کدخدازاده دارد «و فرزندی دیگر، کارگیا بازی‌کیا نام [داشت که] از عورت [زن] دیگر که دختر کدخدازاده‌ای بود، به وجود آمد.» (همان: ۱۸۸).

رعایا، رعیت

رعایا کسانی بودند که تحت فرمان و زیر سایه والی و حاکم بودند و بر روی زمین مالک، کار می‌کردند: «در ایام دولت او [ملک تاج الدوله زیار] مردم رستم‌دار و رویان در عین جمعیت و استراحت بودند و در سیاست رعایا و تدبیر ملک و ضبط ولایت و راستی و درستی به ملک تاج‌الدوله نرسید.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۴) گاه رعایا را برای کار از محل زندگی انتقال می‌دادند: «چون فصل خزان رسید بود و هوای کوهستان رو به خنکی آورده [ملک فخرالدین] به ولایت ناتل تشریف فرمودند و قریه واتاشان، جهت موطن و مسکن و مقام ایالت و سلطنت خود تعیین نمودند. مردم [رعیت] رستم‌دار را خبر دادند تا جمع شوند و نزد برادران خود جهت عمارت آن دیار مدد طلب داشتند. از آمل، ساری، بیگاری و استادان ماهر روانه ساختند و مردم را به سرکار باز داشتند و به جهت هر سرکاری سردار دانا و کامل تعیین فرمودند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۱۱). بخشیدن رعایا به دیگران نیز امری معمولی بوده است: «[سلطان محمد] برادر ارشد خود شاه‌یحیی را به انواع عنایات و عطوفات مستمال ساختند و املاک و قرای چند که از عم مرحوم ایشان کارگیا حسام‌الدین [که فرزندی از او باقی نمانده] در رودبار لمسر بود، بدیشان دادند و در لاهیجان و رانکو هر جا که ارادت داشتند، از شهری و روستایی، رعیت چند بدو بخشیدند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۷۳).

باغداران و کشاورزان

این گروه بیشتر باغبان گیاهان زینتی بودند و نه تولیدکنندگان گل و گیاه، و در زیارتگاه‌ها و یا در محوطه خانه و باغ حاکمان، شاهزادگان و یا اکابر و اعیان مشغول به کار بودند. کشاورزان، توده اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند ولی صاحب اراضی نبودند. این گروه از تولیدکنندگان، دهقانان و تولیدکنندگان روستایی بودند لیکن نام و پیشه آنان در متون محلی این دوره بسیار کم انعکاس یافته است. مرعشی اشاره‌ای به بقعه‌ای در «روستای سرلیل» در جنوب لاهیجان دارد که میرزا علی حاکم بیه پیش دستور داده بود درختان مثمر و زینتی در آن بکارند و باغبان استخدام کنند: «از جمله نراحت و لطافت آب‌وهوای آن بقعه مبارکه که یکی آنکه اول شکوفیدن گل که از تحویل آفتاب به جوزاست [خرداد] تا آفتاب به میزان [مهر] بلکه در سال‌هایی که هوا به اعتدال گذرد تا اوایل عقرب [آبان] در آن بستان همیشه گل سرخ می‌باشد. چنان که دسته‌دسته [گل‌ها را] باغبان چیده می‌آورد و آن قدر نیز گاهی می‌شکوفد که در فصل خزان، گلاب می‌کشند و به تحفه و هدایا نزد احبا و اخوان ارسال می‌دارند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۴۲۸).

آملی و مرعشی از آن‌ها در روابط معینی که همان مزارعه^۱ باشد، یاد می‌کنند. هرچند هیچ سندی درخصوص میزان دریافت سهم مالک در این دوره در تبرستان، رویان و گیلان در دست نیست. «محمدبن هارون بعد از قتل داعی محمدبن زید، به طبرستان آمد پانصد هزار درهم محصول غلات اصفهبد کلار را به صاحبانش برگرداند.» (آملی، ۱۳۹۳: ۱۱۲). عموماً در کشت برنج یعنی کشت اصلی این مناطق، بیشتر از یک‌سوم محصول، به مالک تعلق می‌گرفت: «و بر آن رودخانه سدی بسته از آنجا بگذرانیدند و به رودخانه ولیسارود آوردند و تقسیم آب نموده... و مردم دیار و مزارعان آن مقام را از آن با بهره و نصیب ساختند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۳).

دامداران

مردم سوادکوه و بیشتر اهالی آن مناطق به دامپروری (پرورش گاو و گوسفند) اشتغال داشتند؛ دامپروران مناطق اطراف نیز از آن استفاده می‌کردند؛ در منطقه لپور سوادکوه، چراگاه‌های خوبی برای گاو و گوسفند بوده است.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۹-۲۰۰). همان‌طور که اشاره شد شکار نوعی تفریح برای حکمرانان نیز بود: «...و حضرت اعلی [سلطان محمد حاکم لاهیجان] به‌نفسه در علم جانورداری چون بی‌نظیر بود، هر ادنی قوشچی به تعلیم آن حضرت، شنگار و چرخ و شاهین و بحری می‌آموخت و به عقار و کلینگ می‌پرانید و آن جانور[ان] از مخلب و منقار آن قوشها جان به در نمی‌بردند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۲۷۱).

^۱ - مزارعه قراردادی است که مالک، زمین خود را به زارع می‌دهد و بخشی از تولید را بین یک‌پنجم تا نصف به تناسب سهمی که در عوامل تولید تقبل می‌کند از زارع دریافت می‌نماید. حصه مالک بنا به سهمی که در عوامل پنجگانه تولید یعنی زمین، آب، تخم، گاو و کار (زارع)، تأمین می‌کند، متفاوت است.

شکارچیان و صیادان

شمال به سبب وجود جنگل و مراتع پُر پشت، و وجود چرندگان و پرندگان برای شکار از اهمیت بسیار برخوردار بود. وفور صید و شکار یکی از راه‌های تغذیه ساکنان این دیار بدون نیاز به کشاورزی بود. با این حال در منابع ما کمتر بدان پرداخته شده است. آملی از شاعر طبری رویانی در وصف شکارگاه‌های رویان می‌گوید. (آملی، ۱۳۹۳: ۱۵۵) و از پیرمردهای ساری روایت می‌کند: «... ما اینجا بیشه جنگل دیده‌ایم که شکار می‌کردند و گوزن و خوک می‌کشتند.» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵) و از میدان چوگان، گوی و شکارگاه به منظور تفریح حکام و مهمانان در مازندران استفاده می‌شد (همان: ۹۸، ۱۱۲). مرعشی نیز از تفریح حکام محلی روایت می‌کند: «و اسطلخی [استخری] عظیم در پایان قریه کله‌دره [در نزدیکی رودسر] بنیاد کرده، به‌اندک مدت، تمام فرمودند که مرغابیان بسیار از آن‌جا صید [شکار] می‌کردند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۴۴). نخجیر در گیلان نیز شکار شاهانه بود: «روز نخجیر واقع شد و جانور چند صید شدند» (همان: ۴۲۵).

ج) شغل‌های تفننی

کشتی‌گیری

کشتی‌شغل محسوب نمی‌شد و کشتی‌گیران فقط در هنگام پیروزی، توسط تماشاگران انعام دریافت می‌کردند. با این حال آنان به صورت یک گروه مشخص اجتماعی و از نظر فرهنگ حاکم، در گروه‌های اجتماعی طفیلی در جامعه شناخته می‌شدند. به عنوان مثال هنگامی که حاکم بیه‌پس فوت کرده و فرزند بزرگش حاضر به جانشینی او نمی‌شد و علاقه به کشتی و کشتی‌گیری نشان می‌داد، لحن مرعشی در خصوص او مشخص‌کننده ارزش و منزلت پایین اجتماعی این گروه نزد فرهنگ حاکم است: «خیال فاسد او [امیره دباح فرزند حاکم بیه‌پس] بر آن جاری گشته بود که [با] کشتی‌گیران و مردم زورگر در آویزد و کشتی بگیرد.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۸۹). در ادامه اشاره می‌کند: «و کشتی‌گیران را چون امر شده بود که با او مساهله کنند همچنان می‌کردند و می‌افتادند و او از آن شادمان و فرحان می‌شد.» (همان: ۳۹۰).

مُطرب‌بی

مطربان شامل گروهی می‌شد که در جشن و سرور و عروسی مطرح می‌شدند: «و کارگیا یحیی جان با اکابر و اشراف الموت استقبال نمودند و با دف و چنگ و نی و مطربان خوش الحان به خیر مقدم تشریف دادند.» (مرعشی، ۱۳۶۴: ۳۸۵).

حیوان‌داری / پرورش حیوانات

تربیت جانوران بیشتر برای شکار و تفریحات سلطانی بود که از روی تفنن و علاقه انجام می‌دادند: «غرض آنکه، متوکل را چنان که پادشاهان را به شکار و گوی هوس باشد، او را بر هلاک آل رسول هوس بود.» (آملی، ۱۳۹۳: ۹۱) قطب رویانی به «صفت بهار و وصف شکارگاه‌های رویان، میان او و استندار» اشاره کرده است. (همان: ۱۵۵). مردم ساری در بیشه و جنگل به شکار گوزن و خوک می‌رفتند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۹۵). منابع جنگلی طبرستان، رویان و گیلان دارای: «انواع و اقسام حیوانات از گوزن و آهو و پلنگ و گرگ و گورخر و خوک و خرگوش تا گاو کوهی و زرافه است که اغلب در مراسم‌ها و مهمانی‌ها از گوشت آنان استفاده می‌شد.» (همانجا).

نتیجه‌گیری

معرفی مشاغل از سوی اولیاءالله آملی و سیدظہیرالدین مرعشی با رویکرد سیاسی و در ارتباط با دربار و حکمرانان محلی است. آن‌ها از تقسیم‌بندی جامعه به گروه و یا طبقات اجتماعی مشخص و یا مختلفی سخن نمی‌گویند. بر پایه مطالعه و واکاوی منابع محلی از نظرگاه آملی و مرعشی در دوره ایلخانی و تیموری، می‌توان گروه‌های اجتماعی و شغلی در مناطق شمال ایران را به دو گروه فرادست و فرودست تقسیم‌بندی کرد. گروه قلیلی که مناصب مهم سیاسی و نظامی را در انحصار خود دارند و به تبع آن اختیارات وسیعی برای خود در منطقه قائل شده‌اند و گروهی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند و از بسیاری از حقوق اولیه خود محروم بودند و به ناچار می‌بایست در پناه برخی افراد یا گروه‌های بانفوذ و یا حاکمان محلی در می‌آمدند. اعطای مناصب در این دوران مبتنی بر قدرت خاندان‌های محلی، حفظ مناصب به صورت موروثی و نیز قدرت منطقه‌ای بوده است. اطلاعات و داده‌های منابع تاریخی نشان می‌دهند که طبقات اجتماعی بر اساس مؤلفه‌هایی چون خون و نژاد، مال و ثروت، وراثت، هنر یا فضیلت و دانایی شکل می‌گرفته است و مؤلفه‌هایی چون سیاست و نظامی‌گری، عدالت‌طلبی (قضاوت)، دیوان‌سالاری و اداره امور ملک، شرایط آب و هوایی یا اقلیمی و عوامل اقتصادی حاکم بر یک منطقه یا نوع محصولات کشاورزی و گونه‌های جانوری موجود، گروه‌های شغلی را در طبرستان و گیلان شکل می‌داده است.

منابع:

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). اندیشه تاریخ نگاری صفویه، تهران: امیرکبیر.
- آملی، مولانا اولیاءالله (۱۳۱۳). تاریخ رویان، تصحیح عباس خلیلی، طهران: کتابخانه اقبال.
- آملی، مولانا اولیاءالله (۱۳۴۸). تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- آملی، مولانا اولیاءالله (۱۳۹۳). تاریخ رویان، پژوهش و راستینه‌گردانی افشین پرتو، تهران: میرماه.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۲۰). تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه خاور.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۹۲). تاریخ طبرستان، پژوهش و راستینه‌گردانی افشین پرتو، تهران: میرماه.
- احمدی، نزهت و زهرا مصفاحسن (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی رویکرد سیاسی مورخان در تاریخ‌نگاری محلی گیلان از قرن نهم تا یازدهم هـ.ق با تکیه بر روش و بینش مورخان». مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء. س ۲۰، ش ۵.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: علمی و فرهنگی.
- برزگر، اردشیر (۱۳۸۰). تاریخ تبرستان، تصحیح و پژوهش محمد شکری فومشی، تهران: رسانش.
- حسن‌زاده، حسن (۱۳۸۴). «نقد تاریخی در آثار تاریخ نگاران مسلمان». مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش، س ۱، ش ۸.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). ظفرنامه، از روی چاپ فیلکس تاور، به کوشش پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- شعبانی، رضا (۱۳۹۴). مبانی تاریخ اجتماعی ایران، ویرایش و تصحیح مهدی عباسی، تهران: نشر قومس.
- عظیمی، ناصر (۱۳۹۹). «گروه‌های اجتماعی و شغلی گیلان در قرون وسطا». انسان‌شناسی و فرهنگ، (<https://anthropologyandculture.com/>).
- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۳۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش عباس شایان، تهران: چاپخانه فردوسی.
- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۶۱). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۴۵). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۶۳). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به اهتمام برنهارد دارن. تهران: نشر گستره.
- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۶۴). تاریخ گیلان و دیلمستان. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۹۵). تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیه افشین پرتو، رشت: فرهنگ ایلیا.
- مرعشی، میرتیمور (۱۳۶۴). تاریخ خاندان مرعشی، به کوشش منوچهر ستوده. تهران: اطلاعات.

فصلنامه تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی - سال اول، شماره دوم (پیاپی ۲)، زمستان ۱۴۰۳ □ ۱۱۱

منز، بئاتریس فوربز (۱۳۹۳). برآمدن و فرمانروایی تیمور (تاریخ ایران و آسیای مرکزی در سده‌های هشتم و نهم هجری)، ترجمه منصور صفت گل، تهران: رسا.



Analysis of Social and Occupational Groups and the Factors Affecting Their Formation in Tabaristan and Guilan (Case Study: Historiography of Auliaullah Amoli and Seyyed Zahiraddin Marashi)

Seyed Ziaoddin Emadi¹

Received: 07 March 2025

Accepted: 08 April 2025

Abstract

Local historiography due to its title, has local aspects and examines the recent and distant past of the geographical area in detail and more precisely. Social and occupational groups in any society reflect the social, economic and cultural relations of their era. On the other hand, the social origin and job status of each historian, is influential in his attitude to social issues. For this purpose, it was necessary to analyze the social and occupational groups in Amoli and Marashi's works along with their roles and functions. The problem of the current research is, what have been the components of Amoli and Marashi in the classification of occupational and social groups? The research method used in this article is the historical method, and its writing style is descriptive-analytical. Information extraction has also been done in a library manner. The research result obtained in this paper shows that social classes are formed based on components such as blood and race, property and wealth, heredity and art or virtue and knowledge; and components such as politics and militarism, advocacy of justice (judgment), bureaucracy and administration of property affairs, weather or climate conditions; and the economic factors governing a region or the type of agricultural products and existing animal species, all are the factors that have formed job groups in Tabaristan and Guilan.

Keywords: Auliaullah Amoli, Guilan, Social groups, Seyyed Zahiraddin Marashi, Tabaristan.

¹ - PhD in History of Islam, Mazandaran, Sari Education. Email: zia.emadi@gmail.com.